



معشوق عاشقان

از عشق انسانی تا عشق ربانی

قاسم میرآخوری

معشوق عاشقان

از عشق انسانی تا عشق ربانی

قاسم میر آخوری



ناشر: انتشارات بزم

معشوق عاشقان

از عشق انسانی تا عشق ربانی

قاسم میرآخوری

حروفچینی و صفحه آرایی: آروین

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۱

شمارگان: ۲۵۰ نسخه

چاپ و صحافی: شهر علم

قیمت: ۱۶۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۵۲۲-۵۷-۸

تهران، خیابان انقلاب، خیابان دوازده فروردین، کوچه نوروز، پلاک ۲۵، طبقه اول،
انتشارات بزم

تلفن: ۶۶۴۱۷۴۲۵ - ۶۶۴۹۴۵۴۱ فکس: ۶۶۴۱۱۴۴۷

سرشناسه	:	میرآخوری، قاسم، ۱۳۴۰ -
عنوان و نام پدیدآور	:	معشوق عاشقان: از عشق انسانی تا عشق ربانی / قاسم میرآخوری.
مشخصات نشر	:	تهران: بزم، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری	:	۴۴۸ص: ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۷۵۲۲-۵۷-۸
وضعیت فهرست نویسی:	:	فیا
یادداشت	:	کتابنامه: ص. ۴۳۷-۴۴۸.
یادداشت	:	نمایه.
عنوان دیگر	:	از عشق انسانی تا عشق ربانی.
موضوع	:	عشق (عرفان)
(Love (Mysticism*		
عشق		
Love		
رده بندی کنگره	:	BP۲۸۶/۹
رده بندی دیویی	:	۲۹۷/۸۳
شماره کتابشناسی ملی:	:	۸۹۱۴۹۲۵

قهرست

۷	پیشگفتار
۲۳	از عشق انسانی تا عشق ربانی
۲۵	عشق نردبان عاشق است برای دیدار با معشوق
۳۷	محبت و عشق در متون اولیه صوفیان
۵۲	گذر از عشق انسانی
۵۷	عشق عذرا یا عشق افلاطونی
۷۵	داستان‌های عاشقانه
۸۷	عشق عرفانی
۹۰	صوفیان جمالی
۱۰۹	معرفت و محبت
۱۳۰	محبت یا عشق
۱۵۱	عشق مجازی و عشق حقیقی
۱۹۷	مراتب عشق مجازی
۲۳۱	معشوق عاشقان
۲۳۶	مهرورزی عاشق و معشوق
۲۵۱	محبت پیش زمینه عشق است
۲۵۶	شواهد شرعی و عقلی در عشق انسانی
۲۶۱	عاشقانی که به زیبایی و خوب رویی و محبوبان خوب روی الفت گیرند
۲۶۵	حُسن و حَسَن و متحَسَن
۲۷۸	ماهیت گوهر عشق انسانی
۲۸۴	سبب بقای عشق در عاشقان

□۴ معشوق عاشقان

۲۸۹.....	سالکانی که عشق انسانی را پیش زمینه عشق الهی نکردند.....
۲۹۳.....	عاشقانی که آغازشان عشق انسانی است.....
۲۹۷.....	آغاز عشق.....
۳۰۱.....	آزمون عشق.....
۳۰۵.....	تأثیر عشق.....
۳۰۹.....	تربیت عشق.....
۳۱۵.....	فرود عشق.....
۳۲۵.....	راه یابی عشق در قلب عاشق.....
۳۳۱.....	مقامات عشق انسانی و پروازش در مقامات عشق ربّانی.....
۳۳۶.....	عشق انسانی.....
۳۴۰.....	خطای مدعیان عشق انسانی.....
۳۴۴.....	عشق الهی.....
۳۴۶.....	عشق، عبودیت است.....
۳۴۸.....	مقام ولایت در عشق.....
۳۵۱.....	مراقبت از پرواز انسان در مقام عشق.....
۳۵۴.....	ترس عاشقان در عشق.....
۳۵۶.....	امید عاشقان.....
۳۵۹.....	وجد عاشقان.....
۳۶۳.....	یقین عاشقان.....
۳۶۸.....	قرب عاشقان.....
۳۷۰.....	مکاشفه عاشقان.....
۳۷۲.....	مشاهده عاشقان.....
۳۷۶.....	محبت عاشقان.....

فهرست □ ۵

شوق عاشقان.....	۳۷۹
کمال عشق.....	۳۸۲
چشیدن جام‌های عشق.....	۳۹۱
نمایه.....	۴۲۵
کتابنامه.....	۴۳۷

پیشگفتار

یکی از واژگان مهم عرفان و تصوف واژه عشق است. علاوه بر عرفا و متصوفه، مکاتب فلسفی نیز درباره ماهیت و حالات عشق سخن گفته‌اند؛ زیرا عشق برترین رابطه انسان با خدا و مبدأ هستی را توجیه می‌کند.

صوفیان نخستین، واژه «عشق» را درباره خداوند استفاده نمی‌کردند، ولی با بهره‌گیری از قرآن، واژه «محبت» را به زبان می‌آوردند. اما بتدریج برغم مخالفت متشرعان و متکلمان، واژه عشق را جایگزین کلمه قرآنی محبت کردند. نحله‌های گوناگون عرفانی در باب عشق انسانی و عشق الهی و رابطه عاشقانه انسان با خدا دیدگاه‌های گوناگونی ابراز داشته‌اند.

این مکاتب عرفانی به چند نحله تقسیم می‌شوند که عبارتند از: ۱. مکتب عرفانی بغداد که از اوایل سده دوم هجری، توسط معروف کرخی و سری سقطی و جنید بغدادی شکل گرفت و با دانش آموختگان جنید، نظیر شبلی و جریری به اوج رسید. پیروان این مکتب خود را ملزم به رعایت آداب و احکام ظاهری شریعت می‌دانستند. در اصطلاح عرفانی آنان را اهل صحو (هوشیاری) در برابر اهل سکر (مستی و بی‌هوشی) می‌گفتند. پیروان این مکتب برای رابطه انسان با خدا از واژه قرآنی حب استفاده می‌کردند.

۲. مکتب عرفانی خراسان که پیشوای آن بایزید بسطامی (وفات ۲۶۱) بود که به رغم اینکه او و پیروانش به آداب و احکام شریعت پایبند بودند، ولی سخنانی بر زبان می‌آورد که با ظاهر شریعت همخوانی نداشت، و سخنان شطح‌آمیز می‌گفت. لذا خود را اهل سکر (مستی) می‌نامید و اعتقاد داشت که برای دستیابی به حقیقت، باید سکر را پیشه کرد. بایزید و پیروانش با تکیه بر مکاشفات و تجارب عرفانی، نظریه عشق الهی را

توصیه می‌کردند. از نامداران دیگر این مکتب می‌توان از فضیل عیاض (وفات ۱۸۷)، حاتم اصم (وفات ۲۳۷)، احمد بن خضرویه بلخی (وفات ۲۴۰) ابو تراب نخسبی (وفات ۲۴۵)، ابن کرام (وفات ۲۵۵)، یحیی معاذ (وفات ۲۵۸) ابو الحسن خرقانی (وفات ۴۲۵)، ابوسعید ابوالخیر (وفات ۴۴۰)، و نیز از حکیم سنایی غزنوی (وفات ۵۳۵)، احمد غزالی، عطار نیشابوری (وفات ۶۱۸) و مولوی (وفات ۶۷) نام برد. بیشتر صوفیان خراسان، از به کار گیری واژه عشق برای پروردگار دوری گزیده‌اند.

در باب محبت، حارث محاسبی (وفات ۲۴۴) رساله‌المحبه را نگاشته است. شقیق بلخی (م ۲۹۴) آداب‌العبادات را نوشت. کلاباذی التعرف لمذهب‌التصوف را و شارح آن مستعملی بخاری شرح‌التعرف را به رشته تحریر درآورد. بخاری، عشق را هفتمین درجه محبت می‌داند.

هجویری (م ۴۴۵) در کشف‌المحجوب بابی باز نموده به نام «المحبه و ما يتعلق بها» و محبت را صفت قدیم خداوند می‌داند.

ابوالقاسم قشیری (م ۴۶۵) در رساله قشیریه، بخشی را به نام باب محبت گشوده و می‌نویسد: «از استاد ابوعلی دقاق شنیدم که گفت محبت، لذتی است که حقیقت آن حیرت است و سرگستگی، و هم از وی شنیدم که گفت عشق آن بود که در محبت از حدّ در گذرد، و حق تعالی را وصف نکنند، به آنچه از حق در گذرد. پس او را به عشق وصف نکنند. پس شاید وصف کردن حق به عشق بنده را، و نه بنده را به عشق حق، به هیچ وجه روا نباشد.» (رساله قشیریه، ص ۵۶۱)

امام محمد غزالی (م ۵۰۵) در کتاب احیاء علوم الدین فصلی را به محبت اختصاص داده است. او طاعت را نتیجه و میوه محبت می‌داند و عشق را محبت مفرط، و نیز محبت را هدف نهایی همه مقامات می‌داند. احمد غزالی (م ۵۲۰) کتاب «سوانح‌العشاق» را به فارسی تألیف می‌کند که پیرامون اسرار و احوال «عشق و عاشق و معشوق» است. نهایت عشق را یگانگی دانسته و راه رسیدن به آن را نفی «خود» می‌پندارد. وی نخستین عاشق را خداوند و نخستین معشوق را انسان می‌داند. عین القضاة همدانی (مقتول ۵۲۵)، که عرفانش برگرفته از مکتب عرفانی خراسان است، نقش والایی در تدوین متافیزیکی عشق داشته است. او واژه «پیر عشق» را برای طی طریق سالک عشق پیشنهاد می‌نماید و می‌گوید: عشق بنیاد هستی و فرض راه بوده، و از واجبات سلوک است.

احمد سمعانی (م ۵۳۴) در کتاب روح‌الارواح که به شرح اسماء الهی پرداخته است، در اسم الهی «ودود» عشق و محبت را پی می‌گیرد و بر دگرذیسی و استحاله عشق جسمانی به عشق الهی و روحانی تأکید دارد. احمد جام (م ۵۳۶) در کتاب آنس‌التائبین در باب مربوط به عشق و محبت، به این پرسش پاسخ می‌دهد که عشق چیست و عاشق کیست؟ و در نهایت می‌توان از بهاء‌الولد، پدر مولوی صاحب کتاب معارف و نیز خود مولوی (م ۶۷۲) یاد کرد.

۳. مکتب عرفانی فارس: در این مکتب، بیشتر تکیه بر زیبایی و رابطه آن با عشق، و نیز طرح عشق مجازی و عشق انسانی برای فهم هرچه بهتر عشق الهی، و عشق مجازی را مقدمه و نردبان عروج به عشق ربانی می‌دانستند. این مکتب، از منصور حلاج (مقتول ۳۰۹) شروع و از طریق

ابوعبدالله خفیف شیرازی (م ۳۳۱) به ابوالحسن دیلمی (م ۳۲۹) انتقال یافته و در پایان راه به روزبهان بقلی (وفات ۶۰۶) ختم گردیده است. مکتب فارس با نام شیخ شطاح روزبهان بقلی شیرازی شناخته می‌شود که واژه عشق نزد او از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به کرات واژه عشق و مشتقات آن در آثار روزبهان تکرار شده است. او بر پیوند عشق با زیبایی و نسبت عشق انسانی با عشق الهی تأکید می‌ورزد، و عشق را درسه قسم معرفی می‌کند: «عشق انسانی»، «عشق روحانی» و «عشق ربانی» که به عقیده او هر مرحله نردبان مرحله بعد است. روزبهان به جمال و جمال‌پرستی تکیه دارد و زیبایی را در تمام مظاهر طبیعت می‌بیند. گل سرخ به باور او نمونه‌ والای زیبایی و نمادی از زیبایی مطلق است.

روزبهان، عشق را به پنج نوع، «الهی، عقلی، روحانی، بهیمی و طبیعی» تقسیم می‌کند و عشق الهی را از برترین مقامات عرفان می‌داند. در کشف و شهود عارفانه روزبهان، خداوند به جمال عشق و با صفات خاص بر عارفان تجلی کرده است و عارفان صفت عشق را چون لباسی بر تن کرده‌اند: خداوند به جمال عشق بر ایشان تجلی کرد و به صفات خاص بر ایشان ظاهر شد. ایشان از هر صفت لباسی یافتند: از علم، علم و از قدرت، قدرت و از جمال، جمال و از بقاء، بقاء و از محبت، محبت، روزبهان از این عشاق با نام روحانیان و طاووسان عالم ملکوت یاد می‌کند که با فرشتگان در آن عالم به پرواز در می‌آیند: چون عاشق هم نعت عشق شد، چون عشق به معدن اصلی باز شود، عاشق را هم‌رنگ خود کند، به قرب معشوق باز رساند تا چون روحانیان ملکوت در اعلیٰ علیین با طاووسان ملائکه بپرد. نشانشان چنین عجیب است و احوالشان چنین غریب. عالم طبیعت، قفس مرغ نیست، عاشق در جهان ننگ‌جد.

۴. مکتب سهروردی: بنیان گذار این مکتب شهاب الدین یحیی سهروردی معرف به شیخ اشراق (وفات ۵۸۷) است. او مؤسس فلسفه اشراق می‌باشد. سهروردی فلسفه خود را بر کشف و شهود بنا نهاد و برای دستیابی به حقیقت، قلب را بر عقل ترجیح می‌داد. سهروردی حقیقت الهی را نور الانوار نامید که نور مطلق است که وجود موجودات از او متجلی می‌شوند. او عشق را فرزند عقل و برادر حُسن و حزن می‌داند و معتقد است که برای رسیدن به کمال باید از نردبان عشق گذر کرد. به باور او عشق، جسم را فانی کرده و موجب بقای روح می‌شود. به زعم او عارف وارسته کسی است که از مرتبه معرفت و محبت گذر کرده و خود را به وسیله عشق در حقیقت الهی فانی کند تا به بقا نائل آید.

پیش از سهروردی نیز ابن سینا در کتاب «رساله فی العشق» خود، عشق را همه حیات جاری می‌داند و معتقد است که همه آفریدگان با دریافت تجلی خیر مطلق پا به عرصه هستی می‌گذارند و تلاش و کوشش همه آفریدگان این است که هر کس به اندازه شایستگی و آمادگی خود، با خیر مطلق اتحاد پیدا کند، لذا از منظر او، همه آفریدگان با نیروی عشق به خیر مطلق و زیبایی مطلق به حرکت در می‌آیند. او در فرازی از کتاب خود می‌نویسد: هر یک از موجودات هستی، با عشق غریزی، عاشق خیر مطلق هستند و خیر مطلق بر عاشق خود تجلی می‌کند، ولی پذیرش آن، و اتصال و غایت نهایی آن پذیرش تجلی به حقیقت است؛ یعنی پذیرش تجلی به بهترین وجه ممکن که صوفیان آن را اتحاد می‌نامند. خیر مطلق به سبب وجود خود، عاشق آن است که تجلی اش به غیر برسد و وجود آفریدگان به سبب تجلی اوست، لذا در هر یک از آفریدگان عشقی غریزی

به کمال خود وجود دارد، از این رو او، معشوق همه چیزهاست و بیشتر چیزها از این موضوع خبر ندارند.

۵. مکتب ابن عربی و پیروانش: محیی الدین ابن عربی عشق را اصل هستی می‌داند و عشق را بر سه گونه تقسیم می‌کند: عشق طبیعی، عشق روحانی و عشق الهی. او عشق طبیعی را عشق عوام می‌داند که هدف آن، یگانه شدن در روح حیوانی است، و انگیزش آن شهوت و سرانجام آن ازدواج است. عشق روحانی؛ همانندی با محبوب با قیام به حق محبوب و شناختن ارزش اوست. عشق الهی؛ عبارت است عشق خدا به آدمی و عشق انسان به خداست. او محبت را چهار نوع می‌داند: حبّ (دوست داشتن)، ودّ (مهر بسیار)، عشق که افراط در دوست داشتن است و هوی (آرزو) که همه اراده خود را به محبوب، معطوف کردن.

فخرالدین عراقی (م ۶۸۸) از پیروان مکتب ابن عربی، کتاب لمعات را بر پایه نظریات احمد غزالی و ابن عربی در باب عشق الهی نوشته است. از نگاه عراقی عشق وجود واحد است که تجلیات گوناگون دارد.

عبدالرحمن جامی (م ۸۹۸) یکی از کسانی است که در آثار خود به شرح و تفسیر عشق الهی بر پایه نظریه وحدت وجود پرداخته است.

اگر بخواهیم سیر تطور و تحول عشق را از عشق انسانی به عشق ربانی را به ایجاز ترسیم نماییم، بایستی تجربه عاشقانه انسانی را توضیح دهیم، ابتدا باید بدانیم مظهر و نماد این عشق، زن بود. زن ایده‌آلی که مورد عشق و کشش عاشقانه قرار می‌گرفت، می‌بایست همه زیبایی‌های ظاهری را دارا باشد. چنین زنی حس احترام عاشق را بر می‌انگیخت و چنان جذب جادویی داشت که عاشق را به سوی خود می‌کشاند. از این رو معشوق به سبب این

تسلطی که بر عاشق داشت، همیشه از دسترسی عاشق دور بود و رسیدن به وصال معشوق کاری سخت و مشکل برای عاشق می‌نمود.

بتدریج این تجربه عاشقانه، در طول زمان در شعر شاعران نمود پیدا کرده است. می‌توان این نمود را در شعر شاعران بدوی، مشاهده کرد. بیشتر اشعار عاشقانه بر گرفته از داستان‌های کهنی بود که رنگ واقعیت برخورد داشت.

عشق ابتدا در شعر شاعران در قالب اوصاف محبوب زمینی نمود پیدا کرد، ولی با شکل‌گیری جامعه اسلامی در سده نخست اول هجری که از حالت قبیلگی به درآمده و به زندگی شهری روی آوردند.

ماجراهای عاشقانه در انظار عمومی رخ می‌نماید، در حالی که در گذشته رازداری در باره معشوق سنت زندگی قبیلگی بدویان بود و شاعر عاشق پیشه با ایما و اشاره به معشوق می‌پرداخت، لذا شعر هم بتدریج دگرگون گشته و به غزل مبدل می‌گردد. در اینجا است که آرمان‌گرایی در عشق شکل می‌گیرد که این تحول به عوامل متعددی بستگی داشت؛ نخست محیط اجتماعی و زندگی اجتماعی بدویان که بتدریج با شکل‌گیری جامعه اسلامی از حالت قبیلگی به زندگی شهری روی آوردند. با روی کار آمدن امویان به ویژه در دوران عمر بن عبدالعزیز، و سخت‌گیری‌های دولتی، موجب می‌شود که شاعران و رامشگران آسیب دیده و محدودیت‌های گسترده‌ای برای آواز خوانان و نوازندگان پدید آید. لذا بتدریج عشق زمینی جایش را به عشق آسمانی و افلاطونی می‌دهد. در میان تازیان اگر مردی از بنی زهره عاشق می‌شد، عشق خود را پنهان می‌کرد و با خود به گور می‌سپرد، به این گونه عشق، عشق عذرا یا عشق افلاطونی می‌گفتند.

سرودهای شاعران در باره عشق‌هایی چون عشق مجنون بن عامر قیس بن ملوٰخ به لیلی، عشق قیس بن ذریح کنانی به لبنی، عشق جمیل بن

عبدالله عذری به بشینه و عشق کثیر بن عبدالرحمن خزاعی به عزه از این نوع غزل‌های سوزناک و عاشقانه است، ویژگی منحصر به فرد این نوع عشق، بی‌پایانی و خویشتن داری و کشتن نفس بود.

تئوریسین این عشق زاهدانه، ابوبکر مجمدبن داوود بن علی بن خلف اصفهانی معروف به ابن داوود ظاهری فقیه و اصولی، محدث، لغوی، کاتب و شاعر از خانواده‌های ایرانی بود که در سده سوم هجری در بغداد متولد شد. مهمترین کتاب او در باب عشق پاک، کتاب الزهره است.

ابن داوود و پیروانش عقیده داشتند که آدمی هرگز به صدق کامل دست پیدا نمی‌کند، لذا راه‌یابی به راز درون به ویژه اگر راز عشق باشد، عسیان و سرکشی محسوب می‌شود. از این رو ابن داوود از پیمودن مراحل عشق عرفانی سرباز می‌زند و عشق انسانی را برمی‌گزیند و اعلام می‌دارد که عشق رازی است که آن را باید در دل نهفته نگه داشت و سرانجام آن را باید در مرگ و شهادت جستجو کرد.

ابن داوود با استناد به حدیث: « مَنْ عَشَقَ فَكَتَمَ وَ عَفَا ثُمَّ مَاتَ، مَاتَ شَهِيدًا وَ اَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ » وظایف عاشق را چنین بیان می‌دارد: پاکدامنی، خاموشی یا عفاف و سکوت، رازداری و کتمان عشق. وی معتقد است که درد عشق هیچ درمانی ندارد و عاشق باید با رازداری به عشق وفادار بماند. عاشقی که راز عشق خود را فاش سازد، خودخواه است. از خود گذشتن و راز دار بودن، یعنی سرکوب هوای نفس خود.

در برابر آرمان‌گرایی ابن داوود و تاکید او بر عشق عذرا(پاک)، حنبلیان به ویژه سراج حکایت‌نویس عاشقان، معتقدند که دل آدمی باید هم جایگاه عقل باشد و هم مأوی احساس. سراج آرمان‌گرایی ابن داوود را

بر نمی‌تابد و دیدگاه وی را در بارهٔ عشق انسانی نمی‌پذیرد، لذا با طرح عشق الهی، نقدی بر نوشتهٔ ابن داوود می‌نویسد.

او اندیشهٔ کتمان راز عشق را که ابن داوود همواره بر آن تاکید داشت، نپذیرفته و با مصور کردن چهرهٔ عارفان عاشق، می‌گوید عشقشان تنها نسبت به خداست و بسان عاشقی که با محبوب سخن می‌گوید، عارف نیز با یادکرد از خدا به راز و نیاز می‌نشیند.

از سویی صوفیان جمال‌گرا که به زیبایی اهمیت داده‌اند، بر این باورند که این جهان عکس جمال سرمدی است، و تجلی زیبایی، علت خلقت است و عشق، نخستین مخلوق است که جمال سرمدی را متحقق می‌نماید.

عرفای جمالی مشرب، از تجربهٔ عشق انسانی برای رسیدن به عشق ربانی بهره برده‌اند، برخی از این عرفا گفته‌اند: عشق انسانی شاهراه و گذرگاه عشق ربانی است. صوفیان جمالی معتقدند که عشق زمینی، مقدمهٔ عشق ربانی است و گویند که تجربهٔ این عشق، آدمی را به خالق رهنمون می‌شود.

عارف عاشق، تنها راه رسیدن به خدا را راه عشق می‌داند، چنانچه عین‌القضات همدانی گوید: عشق فرض راه است، چون به خدا رسیده فرض است و لابد هر چه به واسطهٔ آن به خدا رسند، فرض باشد به نزد طالبان، عشق بنده را به خدا رساند، پس عشق از بهر این معنی فرض راه آمد. (تمهیدات، ص ۹۷)

عشق مجازی در نگاه بیشتر عارفان پیش از آنکه در واقعیت تحقق پیدا کند، بیشتر استعاری است. این استعاره‌های عاشقانه در ادبیات عرفانی ما فراوان به چشم می‌خورد، لذا عارف برای بیان عشق الهی و ربانی با توسل به استعارات ادبی، همان تجربهٔ عشق مجازی را برای عشق حقیقی و

ربانی بکار می‌گیرد، به سخنی دیگر، تمثیلات عشق مجازی را با بیان استعاری، برای عشق ربانی قابل پذیرش و فهم می‌کند.

لذا شباهت‌های زیادی می‌توان در هر دو گونه عشق یافت، به عبارت دیگر، عارف تعبیر و مفاهیم عشق مجازی را برای عشق حقیقی بیان می‌دارد. با این همه کسی چون روزبهان بقلی شیرازی، به عشق مجازی نگاه معرفت‌شناسانه دارد و هرگز آن را استعاری نمی‌پندارد. این نکته در نوشته‌های او، به ویژه نوشتهٔ معشوق عاشقان که در بخش دوم کتاب آمده، ملموس و محسوس است.

باری در این کتاب کوشش شده است که دگرذیسی و استحالهٔ عشق را از عشق زمینی یا به تعبیر عارفان عشق مجازی به عشق ربانی، نشان داده شود. از این رو برای مصور کردن این تطور و تبدل، به منابع بی‌شماری استناد شده است. اقوال تذکره‌نویسان و عارفان و صوفیان و حتی فیلسوفان را برای نشان دادن این استحاله، بیان کرده‌ایم که اهم این گفتارها عبارتند از: کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار میبدی، روح‌الارواح، سمعانی، رسائل اخوان‌الصفاء، مدینه فاضله فارابی، مابعدالطبیعیه و رساله‌العشق ابن‌سینا، التعرف لمذهب التصوف ابوبکر کلاباذی، رسالهٔ قشیریه ابوالقاسم قشیری، کشف‌المحجوب هجویری، احیاء علوم‌الدین و کیمیای سعادت امام محمد غزالی، عرایس‌البیان، شرح شطحیات و رساله‌القدس روزبهان بقلی شیرازی، شرح‌التعرف لمذهب التصوف مستملی بخاری، محبت‌نامه و صد میدان و منازل‌السائرین خواجه عبدالله انصاری، سوانح احمد غزالی، تمهیدات و دفاعیات (شکوی‌الغریب) عین‌القضات همدانی، حدیث عشق در شرق، تذکره الاولیاء عطار نیشابوری، حی‌بن یقظان، مجموعه آثار سهروردی، فتوحات مکیه ابن عربی، عوارف‌المعارف، معارف بهاء ولد، فوائح‌الجمال و فوائح‌الجلال

نجم‌الدین کبری، قوت‌القلوب ابوطالب مکی، مقامات عارفان سه اثر بزرگ از سه عارف بزرگ، مجموعه آثار شیخ محمود شیستری، روضه‌المدنیین و جنبه‌المشائقین، انس‌التائبین و صراط‌الله‌المبین احمد جام نامقی (ژنده پیل)، الإنسان الكامل نسفی، اسرار‌التوحید فی مقامات اَبی سعید ابوالخیر، نسایم گلشن (شرح گلشن راز) شاه داعی شیرازی، فیه ما فیه و مثنوی مولوی، عطف‌الألف‌المألوف علی‌اللام‌المعطوف، ابوالحسن دیلمی، اسفار ملاصدرا، أشعه‌اللمعات جامی، و ده‌ها اثر دیگر. بخش دوم شرح کتاب معشوق عاشقان یا مدارج عشق انسانی به معراج عشق رحمانی روزبهان بقلی است.

همانطور که پیشتر گفته شد؛ روزبهان معتقد است که عشق مجازی مقدمه و میانجی عشق ربانی است. جایگاه عشق مجازی در منظومه معرفتی روزبهان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. وی به مانند مولانا، عشق‌های صورتی را پرتوی از عشق حقیقی و ربانی می‌داند.

عشق مجازی کنشی اجتناب‌ناپذیر برای تحقق عشق ربانی است؛ چون به زعم روزبهان عشق مجازی پرتوی از عشق الهی بوده و لازمه رسیدن به عشق ربانی است. او در نهایت این باور را در نوشته‌های خود بیان می‌دارد که آنچه از عاشق دلربایی می‌کند، پرتو زیبای حسن ذاتی جاودانه حق است نه زیبایی‌های صوری و ظاهری.

عشق مجازی در خود، عشق حقیقی را نهفته دارد و آدمی پس از به آغوش کشیدن معشوق مجازی، به مرحله بعد که عشق حقیقی است، گام می‌نهد و عشق صورت را دستمایه رسیدن به عشق حقیقی می‌نماید و به سخن عارف، عشق مجازی را پلی برای رسیدن به عشق ربانی می‌سازد، و

به گفته روزبهان عشق انسانی، نردبان عشق رحمانی است یا «از جیحون توحید، بی قنطره عشق تو ما را گذر نیست»

روزبهان، در آثار خود، به جای عبارت عشق مجازی از تعبیر عشق انسانی بهره می‌جوید. وی یکی از ویژگی‌های عشق انسانی را، ارتباط آن با زیبایی و جمال می‌داند. حتی آن را حقیقت می‌داند تا مجاز، لذا می‌گوید: «این حقیقت است نه مجاز»

به تعبیری عشق انسانی، مرحله گذار، برای رسیدن به عشق ربانی است؛ یعنی مجاز قنطره حقیقت می‌شود. نتیجه استحاله و دگردیسی عشق انسانی به عشق الهی است. کلید این دگردیسی نزد روزبهان، زیبایی و جمال است، و به بیان او، خداوند زیبایی خود را در زیبایی انسانی متجلی کرده است. زیبایی انسانی همان زیبایی ربانی است و لذا عشق انسانی همان عشق رحمانی است و این دو با هم ناساز و متضاد نیستند. هر دو دارای یک آبشخور هستند. یک دریاست، هر دو از یک گوهرند، منتهی انسان مجاز را نردبانی می‌کند برای فهم و درک هرچه بهتر عشق ربانی. به بیان روزبهان، عاشق با مدارج عشق انسانی، به معراج عشق رحمانی می‌رود، و معتقد است که با تربیت عشق انسانی، به عشق ربانی می‌توان رسید، و منهای عشق ربانی را عشق انسانی می‌داند، و می‌گوید از جیحون توحید، بی قنطره عشق زمینی نتوان گذر کرد.

روزبهان کتاب معشوق عاشقان را در پاسخ پرسش معشوقی که درباره عشق الهی از او پرسیده، نوشته است: مرا گفت: «بدیده انسانی در عالم انسانی نگر». چشم دل در چشم صورت درآمد، و جنی لعبتی (پریچه‌ری زیبا) دیدم که به حسن و جمال جهانیان را در عشق می‌داد: از این کافری، رعنایی، مکاری، زراقی (حیله‌گری)، شوخی، عیاری (جوانمردی)

که در طرف چشمش صد هزار هاروت و ماروت بود، و در حلقه زلفش هزار لشکر ابلیس و قارون؛ رنگ رخسارش زهره را خجل کرده، و با مشتری در سماء به حسن و جمال مباحثات نموده. در تبختر آهوی عشقش شیران شکار کردی، و به رعنایی زاهدان را از صومعه ملکوت بیزار کردی؛ از راه تبختر در او نگاه کردم، و از روی زهد پرده شرم برگرفتم، و به زبان لال او را می‌گفتم:

برتر از گوهری و از عرضی جمله کاینات را غرضی
 عرش و فرشت سرای بارگه است آفرینش تو را چو کارگه است
 به شوخی این چه نظر است که در تصوف، در غیر حق نگاه کردن کفر است، و در عقل و علم ضایع کردن عمر است.

از سر خوش دلی گفتمش که: «در زهره عارفان عاشق تویی نگارا که سخت درخوری، اگرچه از آن شراب عشق در مجلس بی‌خودی با ما نخوری.» گفت مرا: «از آن عالم باز آمدن غفلت است، و به ما نگرستن محل آفت است، مگر ره گم کرده‌ای.» گفتم: «در عشق راه گم بسیار است، و عقل‌ها دست از سرمایه عشق تو در آن عشق بی‌کار است. با من بگوی در عین‌الله تو کیستی، یا از سر افعال چیستی؟» گفت: «سر لاهوتی بی‌زحمت حلول در ناسوت است، و جمال ناسوت از عکس جمال لاهوت است. هدایت آفرینش ما راست، نهایت امر خدای راست.»

روزبهان کتاب معشوق عاشقان را در سی و دو فصل به نگارش درآورده است. (رجوع به بخش دوم شود) او پس از توصیف عشق انسانی و عشق ربانی، در پایان در باره کمال عشق سخن گفته است: از جمله صفات حق یکی عشق است، نفس خود را به نفس خود عاشق بود. پس عشق و عاشق و معشوق خود بود. از آن عشق یکرنگ آمد که صفت اوست، و او از تغییر حدثان منزّه است. عشق کمال محبت و محبت صفت حق است. در اسم

غلط مشو، که عشق و محبت یکی است. صفت اوست، و قایم به ذات اوست. در آن تغیر نیست، بلکه به خود عاشق است. تغیر حدثانی در او روا نیست. اصل عشق قدیم است، عشاق حق را. عشق با جان قدیم است. عشق لبابه (پیچک) زمین قدم است که گرد درخت جان عاشق برآمده است. عشق، شمشیری است که از عاشق سرِ حدوث برمی‌دارد. سر کوه‌پایه صفات است که جان عشق چون به آنجا رسید، مأخوذ عشق گشت. از آن ذروه (قله) به زیر نتوان آمد. هر که معشوق حق شد و عاشق حق شد، در عشق هم‌رنگ عشق شد؛ چون عاشق هم‌رنگ عشق شد، عاشق و معشوق یک‌رنگ شدند. آنگاه عاشق در مملکت حق حاکم شود. چون حق بر او غالب شد، قالب صورتش جنانی است، نفسش روحانی است، جانش ربّانی است، معشوق معشوق است، مراد، مراد است، در جهان کار از آن معشوق است، اثر صفات است. گفتنش معجزات است.

چشیدن جام‌های عشق مبحث دیگری است، در باب عشق از روزبهان که در پایان آورده شده است. روزبهان در آغاز این نوشته می‌نویسد: آغاز عشق چشیدن جام‌های دریا‌های تجلی است. چون وقوع انوار قرب را در دل‌های خود فراهم آورند و رایحه‌های دل‌انگیز غیوب را استنشاق کنند، وادی‌های نور صفات برای آنان گشوده می‌شود. پس از این که عمق جان ارواح ایشان به قرب گراید، پاکیزگی ذوق روشنایی مشاهده را در مکاشفه در می‌یابند. چنانچه ذوالنون گفت: «چون حق بخواهد دوستان خود را از جام محبت خود بنوشاند، آن‌ها را از لذت خود سرشار می‌کند و شیرینی آن را به آنان می‌چشاند.

هنگامی که عاشق شراب قرب را از جام‌های شادی بیاشامد، لذت می‌یابد و پس از چشیدن شیرینی آن به باطن و وجدان به مرتبه بالای اهل ذوق می‌رسد و آن مرتبه سیر نورمشاهده در معادن درون است.

باری در این کتاب استحاله عشق، از عشق انسانی به عشق ربانی و نیز دیدگاه صوفیه و روزبهان بقلی در باب عشق و محبت آورده شده، و دگردیسی و تطور عشق از مجاز به حقیقت، و از عشق انسانی به عشق ربانی به تصویر کشیده شده است.

عشق مجازی از اصطلاحاتی است که عین‌القضات همدانی در سده پنجم از آن نام می‌برد. از آن پس، در نوشته‌های صوفیان به دفعات بکار برده شده است، و منظور از آن، عشق انسان به هم‌نوع خود می‌باشد. گاهی عارف و صوفی در بخش بندی خود از آن، به عشق طبیعی نام می‌برد، در برابر عشق حقیقی که همان عشق الهی است و در تعبیر روزبهان عشق رحمانی یا ربانی است. با بیان عبارت «المجاز قنطرة الحقیقه»، عشق مجازی یا انسانی را پل و نردبانی برای رسیدن به عشق حقیقی دانسته و تجربه عشق انسانی را برای درک عشق الهی توصیه می‌کردند. نمونه‌های آن را می‌توان هم در آثار منظوم و هم در آثار منثور مشاهده کرد؛ مانند داستان لیلی و مجنون از نظامی گنجوی، شاه و کنیزک در مثنوی، شیخ صنعا در منطق‌الطیر عطار نیشابوری، و فرجام این گونه عشق‌ها نیز رنگ باخته، و عشق حقیقی جایگزین آن می‌شود. این دگردیسی و استحاله را در این پژوهش پی گرفته‌ام. سرانجام نوشته روزبهان است که عشق انسانی را، نردبان عشق ربانی می‌کند.

در پایان از زحمات بی‌وقفه همسر وفادارم سرکار خانم لادن جوانی که در انجام این کتاب مرا یاری داده‌اند، سپاس و تقدیر می‌نمایم.

قاسم میرآخوری

از عشق انسانی تا عشق ربانی

عشق نردبان عاشق است برای دیدار با معشوق

در جهان اسلام سه مکتب و سه نحله فکری شکل گرفت که عبارت بودند از: کلام، فلسفه و تصوف (یادآور می‌شوم که فقه در رده نخست یعنی کلام گنجانده می‌شود)، هر کدام از این سه مکتب فکری در تعریف از خدا و رابطه انسان با خدا نظریات و دلایل خاص خود را ارائه داده‌اند. در کلام و فلسفه و نزد متکلمان و فیلسوفان، مفهوم خدا در قالب ذات و صفات و افعال تجلی و نمود پیدا می‌کند و ارتباط انسان با خدا رابطه از پایین به بالا یا از زمین به آسمان و رابطه بندگی و پروردگاری است، خدایی که مالک همه چیز و قادر و خالق و عالم و حاکم و مدبر و جبار هست، به عبارت بهتر متکلمان بر تعالی خدا اصرار داشته و از هر سخنی که از آن بوی حلول و اتحاد می‌داد، دوری جست‌ه‌اند و استدالشان این بوده و هست که چنانچه به جنبه انسانی رابطه خدا و انسان پرداخته شود، آدمی به تشبیه می‌افتد، لذا برای دوری از تشبیه به مباحث پیچیده عقلی روی آوردند و از مثل‌های قرآنی و روایی که خدا را در قالب تشبیهات بشری به تصویر می‌کشید، دوری نمودند (مانند شنوایی و دست و ... خدا که به کرات در قرآن آمده است)، به واقع در تفسیر آیات و احادیث به معنای ظاهری توجه کردند، متکلمان و فیلسوفان به جای آنکه به تخیل آدمی در باره تمثیل‌های قرآنی مجال پرواز دهند، بیشتر به عقل و قوه عاقله تکیه داشته‌اند.

عشق نزد ایشان مذموم و نکوهیده بود و به طرفداران عشق انسان و خدا همواره توصیه می‌کردند که خدا آنقدر دور و دورتر است که کوشش آدمی برای فهم او بس دشوار و سهمناک می‌نماید. مباحث خشک و بی روح و

ملال انگیز فلاسفه و متکلمان در باره رابطه انسان و خدا، گروهی را بر آن داشت که با بهره‌گیری از تمثیل‌های قرآن و تجربه‌های باطنی خویش، راه دیگری را برای پیوند و رابطه انسان و خدا، جستجو کنند، لذا همه توجه خود را بر عشق معطوف داشتند. از این رو با استناد به حدیث قدسی که: «من گنج پنهانی بودم، دوست داشتم که شناخته شوم، هستی و همه آفریدگان را آفریدم تا شناخته شوم» و تنها انسان‌ها استعداد شناخت او را دارند.^۱

با تکیه بر حدیث جبرئیل که: «احسان این است که خدا را چنان پرستش کنی که گویی او را می‌بینی»، طریق و راه تازه‌ای به روی انسان گشودند و با پرهیز از سخنان خشک و ملال آور متکلمان و فلاسفه در شناساندن خدا، با تخیل و تمثیل، رابطه انسان و خدا را لطافت و طراوت بخشیدند، و تاکید کردند که جهان ثمره و میوه عشق است و بازگشت آدمی به خدا را هدف و مقصد نهایی عشق بازگو می‌کنند، و عشق را

۱. «افحسبتم انما خلقناکم عبثاً» (مومنون/۱۱۵) (آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم): ابوبکر واسطی این آیه را خواند و گفت: خداوند قادر بر کمال به جلال و عزت خویش و کمال قدرت خویش کاینات و محدثات در وجود آورد تا هستی وی بدانند و خداوندی وی بشناسند، و از صنع وی به کمال علم و قدرت وی دلیل گیرند، و چنانکه علم وی به ایشان رفته نشان دوستی بر دوستان پیدا کرده و رقم دشمنی بردشمنان کشیده. ایشان را از کتم عدم در وجود آورد بر وفق علم خویش که وی برابر آید. داود پیامبر در مناجات خویش گفت: الهی جلال لم یزل منعوت به بنعت کمال موصوف به صفت استغناء از همه مستغنی و به نعت خود باقی، نه تو را به کسی حاجت و نه تو را از کسی یاری و کمک؟ جواب آمد که ای داود: «کنت کنزاً مخفياً فاحبت ان اعرف» (گنجی پنهان بودم، کسی مرا نداشته و شناخته، خواستم که مرا بدانند و دوست داشتم که مرا بشناسند)، «احبت ان اعرف» (دوست داشتم که مرا بشناسد)، اشارت است که بناء معرفت بر محبت است. هر جا که محبت است، معرفت است و هر جا که محبت نیست، معرفت نیست. (کشف الاسرار، میبیدی، ج ۶، ص ۴۷۷)

از عشق انسانی تا عشق ربانی □ ۲۷

نیروی محرکهٔ انسان می‌دانند که میان مبدأ و معاد این دایرهٔ وجودی در حرکت است.

آغاز از خدا و پایان نیز از خداست و آدمی در یک سیر نزولی به زمین آمده و سپس با مرکب عشق به سوی خدا بازمی‌گردد.

به دیگر سخن همه چیز از خدا آغاز می‌شود، همه چیز نزول یافته و آنگاه عروج می‌کنند و محرک همهٔ آنها عشق است.

لذا می‌توان گفت که ما به اینجا آمده‌ایم که مطابق با روش و منش خود زندگی کنیم و چون بدون شک به سوی خدا باز می‌گردیم، لذا بهتر است که خود را برای مرگ آماده سازیم که به دیدار معشوق نایل آییم. صوفیان علاوه بر دو حدیث قدسی ذکر شده در سطور بالا به دو آیه از قرآن نیز در بارهٔ عشق ربانی و عشق انسانی استناد می‌کنند: «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (و آنان را دوست دارد و آنان او را دوست می‌دارند) (بخشی از آیهٔ ۵۶ سوره مائده)

دومین آیهٔ مورد توجه صوفیان: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (ای محمد بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد) (آل عمران/۳۱) و تاکید دارند آنچه باید آدمی دوست بدارد، خداست، لذا برای اینکه این عشق و دوستی به خدا را نشان دهند، می‌باید، از هادی و راهنمای ایزدی پیروی کنند تا خداوند ایشان را دوست بدارد، این همان عشق حقیقی است که آدمی با پیروی از راهنمایی الهی به آن دست می‌یابد و از این رو صوفیه برای تکمیل نظریهٔ عشق انسانی و عشق ربانی، این حدیث را هم نقل کرده‌اند: «هنگامی که بنده‌ام با انجام کار نیک به من نزدیک شود، من به او عشق می‌ورزم، و هنگامی که به او عشق می‌ورزم، گوش او می‌شوم که با آن می‌گیرد و پای او می‌شوم که با آن راه می‌رود.»

در واقع این جهان مقصد پایانی عشق است که در آن انسان به خدا بازگشت می‌کند، و در اینجا است که عاشق و معشوق متحد و یکی می‌شوند. عشق موجب می‌شود تا شکاف میان انسان و خدا پُر شود. خداوند با چه چیزی هستی را پدید آورد، پاسخ صوفیان این است که خدا با رحمت خویش جهان هستی را آفرید؛ یعنی با عشق همیشه و همواره خلاق خویش.

با بیان این حدیث که «سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي» (رحمت من بر غضبم پیش افتاده است)، گویند موجد عالم، رحمت الهی است و اگر نبود رحمت او، هرگز هستی پدید نمی‌آمد، و همچنین به این آیت از قرآن استناد جسته که خداوند فرمود: «و رحمتی وسعت کل شیء فساکتبها للذین یتقون و یوتون الزکوة والذین هم بایاتنا یومنون» (اعراف/۱۵۶) (و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است، و به زودی آن را برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند و زکات می‌دهند و آنان که به آیات ما باور دارند، مقرر می‌دارم). ابن عربی در تأویل این آیه می‌گوید: «این آیه اشاره به دو رحمت خدا دارد: رحمت رحمانیه که نتیجه امر تکوینی که وجود جاری در هر چیزی است که بوجود می‌آید، و رحمت رحیمی که تنها شامل برخی آفریدگان می‌شود.»

همین دیدگاه را روزبهان بقلی شیرازی دارد و در تأویل این آیه می‌نویسد: «رحمت عام وجود به موجودات به اندازه ظرفیت و شایستگی و توانایی پذیرششان. رحمت خاص مخصوص کسانی است که خود را برای خدا خالص و بی‌امیغ کرده باشند.»

در عرائس البیان می‌نویسد: «عذاب خود را به هر کس که بخواهم می‌چشنام، این عذاب، برابر با آن است که آنان را به فراق خود گرفتار

می‌کنم و جان‌ها و دل‌ها را از دیدار صفت سرمدیت باز می‌دارم. هر کس از عارفان و محبان را که بخواهم، به قصد پرورش ایشان و آزمودنشان در بندگی، به مشیت، به عذاب آن گرفتار می‌سازم و آن جایگه بیم و امید (خوف و رجاء) برای باورمندان و آرامش یافتگان است. از این رو رحمت گسترده و پایداری خویش را که دربرگیرنده هر ذره‌ای می‌شود، به همه آفریدگان گسترانیدم؛ زیرا خداوندگار فرمود: «و رحمتی وسعت کل شیء» (رحمت من همه آفریدگان را در بر می‌گیرد)، چون پدید آمدنشان به دست خدا، بر هر وصفی باشند، عین رحمت اوست، برای اینکه تحت لوای فرمانروایی او قرار دارند، و مراتب آفریدگان به سبب پذیرش رحمت، گوناگون است.

جمادات در نور فعل او غرق‌اند و این رحمت فعلی است. حیوانات در نور صفت او غرق‌اند و این رحمت صفاتی است. آفریدگان عاقل (آدمیان و جنیان) و فرشتگان، در نور ذات او غرق هستند و این رحمت ذاتی ازلی است و به این اعتبار بدست آمده است که پروردگاری و یگانگی او را شناخته‌اند، در حالی که آنان به جهت جسمانیت خود و احکام آن در رحمت عام هستند، و به جهت روحانیت خود و احکام آن در رحمت خاص قرار دارند، و مراتب آنان در این رحمت گوناگون است: برخی در دیدار عظمت ذوب گشته و برخی در دیدار جلال و جمال عاشق شده و به سبب آن عقل و هوش از ایشان رخت بر بسته است.

هر کس از مقام رحمت بیرون رود و به اصل صفت رسد و از مقام صفت نیز بیرون رفته و به اصل ذات رسد، در راحم (رحمتگر) غوطه‌ور شود که فرمود: «و ما ارسلناک الا رحمه للعالمین» (انبیاء/۱۰۷) (و تو را جز مهر گسترده برای آفریدگان جهان نفرستادیم)، لذا، پس از اینکه رحمت عام

خود را به همه آفریدگان گستراند، رحمت خاص صفاتی‌اش را به آنان که خویش را از غیر خدا جدا ساخته، دل و دین به خدا داده، و به عظمت خدا در عظمت او فانی شده‌اند، اختصاص داد، آنان که وجود خود را به دلیل حق پروردگاری حضرتش بر ایشان، دگرگون ساخته و در حق هم آنان فرمود: «فساکتبها للذین یتقون و یوتون الزکاه و هم بآیاتنا یوقنون» (اعراف/۱۵۶) (پس به زودی آن را برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند و زکات می‌دهند و آنان که به آیات ما ایمان دارند، مقرر می‌دارم) یعنی در محبت مشاهده او، از هر چیز مانوس و خوشایندی جز او پرهیز می‌کنند. با سر بریدن جان‌های خویش در پیشگاه او، زکات می‌دهند و به او نزدیکی می‌جویند و آنان که به آیات ما ایمان دارند، با دیدار نشانه‌های ما، مشاهد ما را می‌بینند. (عرایس البیان، ج ۲، ص ۴۴۱)

عارف و صوفی متن کتاب قرآن را عشق‌نامه می‌نامد (نقل از شمس تبریزی)، چنانچه همو گوید: اگر مردم نمی‌دانند که قرآن کتابی درباره عشق است، دلیل آن این است که آنها قرآن را با نگاه فقهی، کلامی و فلسفی تفسیر می‌کنند و تنها با نگاه عاشقانه است که می‌توان قرآن را فهم و درک کرد؛ زیرا عاشق است که عشق را می‌فهمد. هدف و غایت عاشق یا عاشقان رسیدن به یکدیگر است و بالاترین عشق، عشق خدا به انسان و انسان به خدا، در دیدار، تجلی پیدا می‌کند، چنانچه محمد(ص) در معراج به این مهم دست یافت، لذا پس از بازگشت، قرآن از زبان او می‌گوید: «قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله» (آل عمران/۳۱) (بگو اگر خدا را دوست دارید و از من پیروی کنید) (از محمد) تا خدا دوستان بدارد.

از عشق انسانی تا عشق ربانی □ ۳۱

از این رو عارفان در تأویل معراج پیامبرگفته‌اند که عشق نردبان عاشق است برای دیدار با معشوق و اگر آفرینش را سرآغاز داستان عشق بدانیم، معراج محمد، کمال آن بود. چنانچه گویند مشتاقان هنگام وصال دوست تاج عمر و قبله روزگار دانند. یادی از آرزو کن که ارواح و اشخاص دوستان در مجلس انس از جام محبت شراب عشق ما می‌نوشیدند و مقربان ملا اعلی می‌گفتند: چه عالی همت قومی که ایشان باشند، ما از این شراب هرگز نچشیده‌ایم، و نه شمه‌ای یافته‌ایم، چنانچه مهتر عالم و سید ولد آدم رسول خدا می‌گفت: کوه حرا مرا دوست است و من او را دوستم. گفتند: ای پیامبر! درباره کوه چنین می‌گویی؟ رمز آن چیست؟ فرمود: آری ما شراب مهتر از جام «ذکر» در آنجا نوشیده‌ایم. (کشف الاسرار و عدة الابرار، ج ۳، ص ۷۹۳)

عارف تا آنجا پیش می‌رود که بانگ برمی‌آورد که آدمیان برای محبت و عشق آفریده شده‌اند و نه خدمت و بندگی، بندگی کار فرشتگان است و بس؛ زیرا تنها آدمی است که بر صورت رحمانی سرشته شده است و اوست که سمبل و نماد اسماء جلال و جمال، قهر و لطف خداست، و تنها موجودی از موجودات جهان هستی آمادگی پذیرش عشق و عاشق شدن و معشوق بودن را دارد، آدمی است، چون از عشق رنج و جدایی و وصال و شادی و درد بر می‌خیزد.

این عشق در حدیث قدسی دیگر که عارفان به کرات آن را گفته‌اند، نمود می‌یابد که «همه جهان را برای تو آفریدم و تو را برای خودم.» چنانچه عارفی در مصحف و جریده خویش از قول پروردگار گوید: در بدو کار علم ما بر ما تقاضا کرد تا آسمان و زمین و عرش و کرسی را پدید آوریم، از روز، خادمی سپیدروی، و از شب، پرستاری سیاه چهره در وجود

آوردیم و به خدمت سرای معاملات شما فرستادیم. خورشید دولت شما بود که بر آسمان و زمین طالع گشت تا جامه کوتاه وجودشان پوشانیدیم و این جام مالامال در دادیم که: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ» (احزاب/۷۲)، شعاع جلال حال شما بود که بر عرش تافت، تا وی را به صفت عظمت بیاراستیم و قبله وی گردانیدیم. برق حشمت و کرامت شما بود که بر کرسی جُست، که وی را به این خطاب مشرف گردانیدیم که: «وسع كرسيه السموات و الارض» (بقره/۲۵۵) تخت او در آسمانها و زمین گسترده است. آفتاب جاه شما بود که بر طور سینا تافت که وی را این خلعت رفعت پوشانیدیم که: «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا» (اعراف/۱۴۳)، چون پروردگارش به کوه تجلی کرد، آن را ریز ریز ساخت، سوز شما بود که سگی تافت، ولیی گشت، درد شما بود که بر ولیی تافت، سگی کرد. برای عصیان شما بود که ما صفت قهر آشکار کردیم به حکم ضعف و عجز شما بود که ما فضل در کار آوردیم، گرمی ارادت شما بود که ما ندای: «کتب ربکم علی نفسه الرحمه» (انعام/۵۴) (پروردگارتان رحمت را بر خویش مقرر داشته است) (روح الارواح، سمعانی، ص ۲۳۳)

صوفی صافی که می بی غش الستی نوش کرده است، بر این باور است که یکی از نشانه‌های عشق خدا به آدم آن بود که خداوند همه اسماء را تنها به آدم آموخت و آفریدگان و موجودات دیگر چنین ظرفیت و گنجایش نداشتند که اسماء و صفات الهی را در خود جای دهند.

موجودات را در وجود آورد از مناط (آویختگی، مقصد) ثریا تا منقطع ثری (خاک، زمین)؛ بار خدایا این مخلوقات را چه نام است؟ جواب آمد: ما را دوستی است در کتم عدم (جهان نیستی)، باشید تا آن دوست را در خیز

وجود (کرانه وجود) آوریم و این همه موجودات را بر دوست عرضه کنیم تا او چه نام نهد، ای آدم! هر چه تو نام نهادی، ما نهادیم. (همان، ص ۶۲۵)

در نهایت عارف و صوفی عقیده دارند که خداوند آدمیان را از عشق و رحمت آفرید و در ذیل آیه «کتب علی نفسه الرحمه» (انعام/۱۲) رحمت را بر خود واجب داشته است و باور دارند که خداوند آدمیان را به این سبب دوست می‌دارد که ایشان جلوه جمال خود او هستند و به واقع خدا خویشتن خویش را دوست می‌دارد؛ چون هیچ چیز جز او زیبا نیست، لذا خداوند تنها به خودش عشق می‌ورزد و به گفته ابن سینا: «او عاشق ذات خویش است؛ چون ذات او مبدأ است، مبدأ هر نظام و هر خیر است. (کتاب مابعدالطبیعیه، الهیات، ص ۲۹۲)

عارفان محل پیوند میان خدا و انسان را قلب می‌دانند و گویند از این موقف خدا به قلب می‌نگرد و قلب به خدا. با بیان حدیث قدسی که خداوند فرموده است: نه آسمانم گنجایش مرا دارد و نه زمینم، ولی قلب بنده باورمندم گنجایش مرا دارد. گفته‌اند که خداوند قلب را برای خودش آفرید و چون سرانجام عشق، وصال و جمعیت است، لذا این وصال در قلب رخ می‌دهد، بنابراین برای دیدار و رسیدن به وصال حق باید قلب را آماده کرد و آماده کردن قلب یعنی خالی شدن از هر چه غیر خداست و باید تنها به خدا مشغول باشد و خود را به خدا بسپارد.

عارفان در برابر امر تشریحی متکلمان که عشق را در قالب و چهار چوب مهرورزی خدا به بندگانش از طریق اوامر و نواهی تشریحی که پیامبران از سوی خداوند برای هدایت بشر آورده‌اند، تعریف کرده‌اند، به امر تکوینی توجه داشتند و عشق را نیروی محرکه‌ای می‌دانستند که موجب پدید

آمدن جهان و هستی شده و عشق انسان‌ها به یکدیگر را مجاز دانسته‌اند و می‌گفتند: «المجاز قنطره الحقیقه» (مجاز پل حقیقت است). عارف عقل‌گرا نیز همانند عارف عقل‌گریز معتقد است که خداوند مبدأ و غایت هر عشقی است و معشوق نهایی خداست، چنانچه فارابی گفته است: «محب همان محبوب است، ستانیده همان ستوده است، و عاشق همان معشوق». (مدینه فاضله، ص ۸۸)

اخوان الصفا در رساله «فی ماهیه العشق» گفته‌اند: «عشق شوق شدید به اتحاد است.» آنان عشق را در سه مرتبه بخش‌بندی می‌کنند و آورده‌اند که چون مراتب نفس سه مرتبه باشد: مرتبه نباتی، مرتبه حیوانی و مرتبه ناطقه و هر یک از این مراتب متناسب با طبیعت خود دارای عشقی باشند. در ادامه گفته‌اند: عشق نفس نباتی شهوت است، مثال این نوع عشق: عشق به خوراک و شراب و هم‌بستری و عشق نفس حیوانی، عشق به تسلط یافتن بر دیگران است که خشم و غضب نام دارد. عشق نفس ناطقه، عشق به شناخت حق است، سپس گویند هر آدمی سه نفس دارد و به دلیل متنوع بودن گونه‌های بشری، با توجه به غلبه هر یک از این سه نفس، می‌توان نتیجه گرفت که عشق آدم‌هایی که بر نفس نباتی قرار دارند، شهوانی است و معطوف به خشنود کردن حواس است. آنهایی که تحت سلطه نفس حیوانی قرار دارند، به قدرت و سلطه‌جویی عشق می‌ورزند، و کسانی که نفس ناطقه در آنان برتر و بالاتر است، در پی کسب معرفت و فضیلت هستند، سپس نتیجه می‌گیرند که خداوند معشوق نخست است و همه آفریدگان به او مشتاق هستند و رو به سوی او دارند، و قوام و بقا، و کمال امور به او وابسته‌اند و او موجود محض و بقاء و دوام کامل است. (رسائل اخوان الصفاء، ج ۳، ص ۲۸۶)